

همگامی بهائیت ایران با وهابیت در
تخریب قبور ائمه بقیع

همگامی بهائیت ایران با وهابیت در تخریب قبور ائمه بقیع

هشتم شوال هر سال یادآور حادثه ای تلخ برای جهان اسلام، به ویژه عالم تشیع است، واقعه ای که طی آن قبور اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و اصحاب پیامبر (ص) به همراه آثار پر ارزش به جای مانده از روزگار صدر اسلام توسط پیروان فرقه وهابیت تخریب شد، این نوشتار با رویکردی توصیفی - تحلیلی به شرح این حادثه و پیامدها و عکس العمل هایی که در جهان اسلام پدید آورد، پرداخته و در ادامه به پاسخ این پرسش اساسی میپردازد که با وجود فضای ضد وهابی در ایران آن روز و تلاش های علما و نیروهای مذهبی در برخورد و ایجاد فشار بر وهابیون، چه عواملی موجب تلطیف این فضا و به محاق رفتن طرح «کمسیون دفاع از حرمین شریفین» مرحوم مدرس و در ادامه رفع ممنوعیت حج و سپس به رسمیت شناختن و ایجاد روابط دیپلماتیک با حکمت تازه تأسیس آل سعود شد، در این نوشتار نشان داده شده است که مساعی و تلاشهای عناصر بهایی حکومت وقت ایران در این خصوص نقش مهم و اساسی داشته است.

مقدمه

بی شک، فرقه های وهابیت و بهائیت جریان های بسیار شبیه به هم بوده و نقشه های مشابهی در ایجاد شکاف و اختلاف در میان مسلمانان داشته و دارند. بهائیت از جمله جریان های بسیار مهمی بود که در اواسط دوره قاجار در ایران شیعه به وجود آمد، ولی با هوشیاری علما و درایت سیاستمدار معروف، امیر کبیر سرکوب و با سردمداران آن برخورد شد، از این رو در همان آغاز این جریان مسئله دار به حاشیه رانده شد. فتنه وهابیت نیز جریانی از جنس مسلک انحرافی، بهائیت بود. که در سرزمین حجاز « مهد اسلام» پدید آمد، اما متأسفانه در پی یک اتحاد نا مقدس بین محمد بن عبدالوهاب « متوفای 1201 ق » پیشوای فرقه و محمد بن سعود « متوفای 1179 ق » که جد آل سعود است، به جریانی قوی و اثر گذار در شبه جزیره عربستان تبدیل شد و پس از سال ها جنگ و درگیری و در پی تجزیه امپراطوری عثمانی و حمایت آشکار استعمار انگلیس موفق شد به تدریج قسمت بزرگی از شبه جزیره، از جمله منطقه حجاز را به کنترل خود درآورد. جریان بهائیت به رقم این که هیچ گاه نتوانست همچون فرقه وهابیت عمل کند، اما به گونه ای دیگر و در لایه هایی پنهان، همواره نقش مهمی در تاریخ معاصر ایران و منطقه داشته، و متأسفانه غالباً از دیده ها پنهان بوده است، از این رو پیروان این فرقه همواره توانسته اند با طرح شعارها و گرفتن ژست های مختلف، مظلوم نمایی کنند.

این نوشتار به بررسی یکی از گوشه های تاریخ معاصر و نقشی که عوامل این فرقه در آن داشته اند، می پردازد. نویسنده در مدت مطالعه و تحقیق در این باره، دو پژوهش مرتبط با موضوع، مشاهده کرده است: مورد اول، بررسی هایی که در خصوص تشکیل کمیسیون دفاع، از حرمین شریفین توسط آقای موجانی انجام شده و تحت عنوان، « مدرس و کمیسیون دفاع، از حرمین شریفین» در فصلنامه تاریخ روابط خارجی سال دوم، شماره 9، سال 1375، منتشر شده است. دومین پژوهش نیز توسط جناب حجت الاسلام سید علی قاضی عسگر صورت

گرفته که در کتاب تخریب و بازسازی بقیع چاپ شده است.

وقوع جنایت (تخریب)

وهابیون در پی به قدرت رسیدن و تسلط بر منطقه حجاز دست به گسترش و ترویج عقائد انحرافی ، مسلک خویش زده و در این راستا مرتکب جنایات فاحشی شده اند، که ریشه در اعتقاد متحجرانه و انحرافیشان داشت. یکی از دیدگاه های بی پایه وهابیون که مخالف با کتاب خدا، سنت پیامبر(ص)، روش سلف صالح و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است ، بدعت دانستن تبرک و استشفاع به آثار اولیای خدا و روا ندانستن سفر برای زیارت قبور پیامبر(ص) و اهل بیت علیهم السلام است که بنیانگذار این دیدگاه ، ابن تیمیه (728ق) (حلبی، 1390، ص76) بوده است. زیرا مسلمانان در طول تاریخ اسلام ، نه تنها بر جواز ، بلکه استحباب سفر برای زیارت قبور اولیای الهی اجماع داشته اند، اما وی اولین کسی است که از این مسئله جلوگیری و شدیداً با آن مخالفت کرد. (رضوانی، 1387، ج2، ص293) . ابن تیمیه سفر برای زیارت قبر مطهر پیامبر(ص) را بدعت می انگاشت. و با استناد به ظاهر حدیث نبوی (ص) ، به حرمت مسافرت برای زیارت قبر پیامبر(ص) قائل بود و طی فتوایی اعلام کرد که اگر کسی چنین سفری انجام دهد، چون سفر معصیت است بایستی نماز خود را تمام بخواند. ! (فقیهی، بیتا، ص25) وهابیون نیز به پیروی از ابن تیمیه و در مخالفت با اجماع علمای اسلام ، سفر برای زیارت روضه نبوی (ص) را بدعت نامشروع و بستری برای شرک و غلو می شمارند. از این رو در هر زمانی که بر اماکن زیارتی مورد احترام مسلمانان ، خصوصاً شیعیان دست یافتند ، متأسفانه صفحاتی سیاه از خود برجای گذاشته و فجایعی زشت و هولناک خلق کرده اند. آل سعود با تکمیل سلطه خود بر حجاز در شوال سال 1344 ق کلیه این بناها و گنبدها و آثار را ویران و اموال و اشیای گران قیمت موجود در این اماکن را به تاراج برده و نه تنها در مدینه، بلکه هر جا گنبد و بارگاه و زیارتگاهی بود ، آن را ویران کردند. مرحوم سید محسن امین ، ابعاد ویرانی های وهابیان در حجاز را این گونه بیان می کند:

وقتی وهابیان وارد طائف شدند، گنبد مدفن ابن عباس را خراب کردند، آنان هنگامی که وارد مکه شدند، گنبدهای قبر عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه امّ المؤمنین را ویران نمودند و زادگاه پیامبر(ص) و فاطمه زهرا علیها السلام را با خاک یکسان کردند و آنگاه که وارد جده شدند ، گنبد و قبر حوّا (ع) را خراب کردند و به طور کلی ، تمام مقابر و مزارات را در مکه ، جده، طائف ، و نواحی آن ویران نمودند و زمانی هم که مدینه منوره را محاصره کردند، به ویران کردن مسجد و مزار حضرت حمزه (ع) ، پرداختند. (نجمی، 1390، ص51)

پس از تسلط بر مدینه منوره، قاضی القضاة وهابیان، شیخ عبدالله بن بلیهد، در رمضان 1344 ق از مکه به جانب مدینه حرکت و اعلامیه ای صادر کرد، و ضمن آن ، جواز ویران کردن گنبدها و زیارتگاه ها را از مردم سؤال نمود که بسیاری از مردم از ترس به آن پاسخ نداده و برخی نیز لزوم ویران کردن را خواستار شده بودند! در خصوص انگیزه وی از این نظر خواهی با توجه به زمینه اعتقادی و انگیزه قوی و تصمیماتی که سران وهابیت از قبل گرفته بودند جای بحث فراوان است ، ولی در مجموع می توان این گونه استنباط کرد که با طرح موضوع ، قصد داشتند که ضمن اطلاع رسانی به مردم ، در خصوص جنایت و فجایعی که قصد انجام آن را دارند، عکس العمل احتمالی ایشان را نیز ارزیابی و پیش بینی نموده و با اتخاذ تمهیدات لازم از هزینه های این عمل وحشیانه بکاهند.

مرحوم سید امین در این خصوص می گوید: با توجه به اینکه تخریب مقابر و مشاهد، اساس عقیده وهابیان است و در وجوب از بین بردن این آثار و حتی حرم شریف نبوی(ص) کوچک ترین

تردید نداشتند، از این رو منظور شیخ بلیهد از این سوال، سوال حقیقی نبود، بلکه هدف از آن جلب نظر مردم مدینه و نوعی تسلی خاطر و دلجویی از آنان بود. (همان).
آنان پس از نشر این اعلامیه و سوال و جواب، همه گنبدها و زیارت گاه ها را در مدینه و اطراف آن ویران و حتی گنبد ائمه اهل بیت علیه السلام را در بقیع، که قبر عباس عموی پیامبر(ص) نیز در کنار آن ها بود خراب کردند و دیوارها و صندوق ها و ضریح هایی را که روی قبرهای شریف قرار داشت، از بین بردند، و در این زیارتگاه ها، جز تلی سنگ و خاک، به عنوان علامت باقی نگذاشتند.

این اقدام دقیقاً در هشتم شوال 1344 ق انجام شد و به کارگردانی که این عمل ننگین را انجام دادند مبلغ هزار ریال مجیدی دست مزد پرداخت کردند. (همان).

از جمله تخریب ها از میان بردن گنبد مرقد عبدالله و آمنه علیهما السلام، پدر و مادر حضرت رسول خدا(ص) نیز مزار همسران آن بزرگوار و قبرعثمان بن عفان و قبر اسماعیل بن جعفر فرزند امام صادق(ع)، و قبر مالک امام دارالهجره و غیر آن بود و به طور خلاصه تمام مزارات مدینه و اطراف آن و ینبع را خراب کردند و پیش از آن قبر حمزه علیه السلام عموی پیامبر(ص) و قبور بقیه شهدای احد را از بین برده بودند و از آنان جز مشتی خاک بر جای نمانده بود.

اینکه وهابیان از تخریب بارگاه پیامبر اعظم(ص) با وجد تمایل شدید به این کار خودداری کردند. جای سوال است. عده ای اعتقاد دارند که وهابیان از ترس نتیجه کارشان، از خراب کردن گنبد و بارگاه حضرت رسول(ص) و کندن ضریح آن بزرگوار خودداری کردند و گرنه آنان هیچ قبر و ضریحی را اسم نکرده اند، بلکه قبر پیامبر(ص) از آن جهت که بیشتر مورد احترام و علاقه مردم است، از دیدگاه آنها و نظر دلایل وهابیان، خراب کردن آن سزاوارتر است و اگر احساس خطر نمی کردند حتماً قبر پیامبر را نیز ویران بلکه پیش از مزارهای دیگر، تخریب می کردند.

این گفته کاملاً صحیح به نظر می آید ، اگر چه بعضی از نویسندگان وهابی این مصونیت بدین گونه توجیه می کنند که ما این گنبد را یکی از گنبدهای مسجد می شناسیم نه گنبد و بارگاه حرم پیامبر(ص). (همان).

گزارش خبر تخریب

با انتشار خبر تخریب ابنیه بقیع، بخصوص آثار قبور پیشوایان معصوم مدفون در آن قبرستان، افکار عمومی در ایران به شدت تحت تاثیر قرار گرفت و شیعیان و اکنش های شدید نشان دادند، به گونه که رئیس الوزرای وقت، مجبور شد روز شانزدهم صفر را عزای عمومی اعلام کند. متن بخش نامه به شرح زیر است:

متحد المآل تلگرافی و فوری است- عموم حکام ایالات و ولایات و مامورین دولتی:
به موجب اخبار تلگرافی، از طرف طایفه وهابیهها، اسائه ادب به مدینه منوره شده و مسجد اعظم اسلامی را هدف تیر توپ قرار داده اند. دولت از استماع این فاجعه عظیمه، بی نهایت مشوش و مشغول تحقیق تهیه اقدامات مؤثره می باشد. عجالاً، با توافق نظر آقایان نظر آقایان حجج اسلام مرکز، تصمیم گرفته شده که برای ابراز احساسات و عمل به سوگواری و تعزیه داری، یک روز تمامی مملکت تعطیل عمومی شود، لهذا مقرر می دارم، عموم حکام و مامورین دولتی در قلمرو ماموریت خود به اطلاع آقایان علمای اعلام هر نقطه به تمام ادارات دولتی و عموم مردم، این تصمیم را ابلاغ و روزشنبه شانزدهم صفر را روز تعطیل و عزاداری اعلام نمایند. (مکی، 1358، ج2، ص682).

در پی این بخش نامه، روزشنبه شانزدهم صفر (15 شهریور) تعطیل عمومی شد از طرف دسته جات مختلف تهران، مراسم سوگواری و عزاداری صورت گرفت و طبق دعوتی که شده بود،

در همان روز، علما در مسجد شاه (اما فعلی) بازار تهران اجتماع و دسته جات عزادار با حال سوگواری از کلیه نقاط تهران به طرف مسجد عزیمت کرده، در آن جا اظهار تأسف و تأثر خود را اعلام نمودند.

عصر همین روز اجتماع چندین ده هزار نفری، در چهار راه صنیع الدوله تهران تشکیل شد و در آنجا خطبا سخنرانی ها مهیجی ایراد کرده و از قضایا مدینه و اهانتی که از طرف وهابی ها به گنبد مطهر حضرت رسول(ص) صورت گرفته بود، اظهار انزجار و تنفر کردند. خبرنگار دیلی تلگراف، که آن روز در مراسم حضور داشته، چنین گزارش داده است:

در وسط چهار راه یک برج چوبی شش گوش به ارتفاع سی پا، که با فرش پوشیده شده و در بالای آن پرچم سیاهی در اهتزاز بود، بر پا گردید ... حدود 25 هزار نفر از مردان سالخورده تا کودکان خردسال، پشت سر هم رج بسته، چهار زانو، در حال انتظار نشسته بودند ورود مدرس ... با کف زدن و فریاد مسرت مردم اعلام شد ... مشار الیه از جمعیت تشکر نمود و در میان علما و نمایندگان مجلس قرا گرفت ... میرزا عبدالله واعظ معروف، کلام خود را با نعت پیغمبر(ص) و درود بر ائمه علیهم السلام شروع کرد، ولی ناگهان صدای آرام و آهسته اش، صورت جدی به خود گرفت ... و گفت: اگر شما اعلام جهاد کنید (مردم) با سر و پای برهنه و بدون سلاح، به مرقد پیغمبر(ص) اکرم شتافته، با دندان و ناخنهای خود، دشمنان خدا را قطعه قطعه می کنند. بیشتر جمله های حماسی او با گریه و زاری توأم بود. (موجانی، 1375)

سخنرانی مرحوم مدرس

مرحوم مدرس، به مناسب این موضوع مهم، در روز هشتم شهریور 1304 ش برابر با دهم صفر المظفر 1344 ق در مجلس شورای ملی نطقی ایراد کرد و پس از بیان مقدمه ای چنین گفت: ما خیلی جامع خودمان را از دست دادیم. برادرانی داریم در اکثر دنیا که دول اسلامی آن طوری که باید و شاید با آن ها رفتار نکرده است، و بالاخره یک وقت پیدا شده و هوشیار شدیم و جامعه خودمان را حفظ کنیم. از آقایانی که در تحت لوای این قوم اند، سوال میکنم، چه وقت است آن وقت؟ از امروز بهتر؟ کیست که آن لوا را بردارد و بگوید در این موقع من لوای اسلام را بر می دارم و این قوم را در تحت قومیت و در تحت جامع دیانت اسلامی، قومیتشان را ترقی میدهم و حفظ می کنم.

امروز از این واقعه هایی که استماع فرموده اید، اگر چه به آن درجه که باید اطمینان پیدا شود، هنوز نشده است که حادثه از چه قبیل است و تا چه مرتبه است؟ البته دولت مکلف است تحقیقات کامل بکند و به عرض مجلس برساند، و لیکن عرض می کنم. امروز اهل ایران یک قسمت از قسمت های دول اسلامی است، بلکه می توان گفت که قسمت بزرگ دول اسلامی است. باید امروز این جامعه در تمام دنیا خودشان را معرفی کنند که ملت و دولت ایران قدم بر می دارند که این جامعه را حفظ کنیم و خودمان را به برکت این جامعه نگاهداری کنیم.

دولت تقاضای کمیسیون از مجلس نمود، البته وظیفه شان هم همین بود که پیشنهاد تقاضای کمیسیون بفرمایند، البته مجلس هم مساعدت خواهد نمود و به عقیده بنده تمام فکر را باید صرف این کار کرد و باید یک قدم هایی که مقتضای حفظ دیانت و حفظ قومیت و حفظ ملیت خودمان است، در این مورد برداریم و هیچ کاری و هیچ چیزی را مقدم بر این کار قرار ندهیم و نگذاریم که این مسئله زیاد تر از این، اسباب خرابی جامعه شود که مبادا یک ضرر عظیم تری بر ما مترتب گردد و خدای نخواستہ، حال ما از این روی که هستیم بدتر شود و زیاده بر این چیزی عرض نمی کنم.

مرحوم مدرس پس از ایراد سخنرانی در مجلس، مسئله تشکیل کمیسیون ویژه برای پیگیری

موضوع را به شکل جدی پیگیری کرد. (مکی، 1385، ج2، ص684)

عکس العمل مراجع

این گونه شایع شده بود که امیر عبدالعزیز ابن سعود پس از تخریب اماکن زیارتی و مقدس حجاز قصد دارد که نیروهای خود را به سوی عراق حرکت دهد تا شهرهای نجف، کربلا، کاظمین و سامرا و قبور بزرگان را غارت و ویران کند. این شایعه با توجه به این که در گذشته نیز این عمل از وهابیون سرزده بود (حمله وهابیون به کربلا و نجف طی سال های 1216-1225 ق) (در زمان فتحعلی شاه قاجار) بسیار جدی تلقی شد و در این هنگام سید ابوالاحسن اصفهانی که در نجف اقامت داشت، تلگرافای برای شیخ محمد خالصی در کاظمین مخابره نمود و او را برای مشورت دعوت کرد. مرحوم خالصی نیز جریان امر را به مدرس تلگرافی اطلاع داد و خود با جمعیتی حدود سیصد هزار نفر از عشایر و قبایل حرکت کرده، آماده پیکار سخت با نیروهای وهابی شدند. مدرس در پاسخ آیت الله خالصی نوشت: «اگر لازم باشد، اطلاع دهید من با گروهی از مردم ایران حرکت خواهیم کرد». پس از ارسال پاسخ مرحوم مدرس، در عراق شایع شد که مرحوم مدرس از تهران حرکت کرده و حدوداً هزار نفر نیرو آماده شده است.

مدرس مجدداً در مجلس شورایی اسلامی سخنرانی جالب و پر شور و تهدید آمیزی کرد و حکومت وهابی را سخت به باد انتقاد گرفت و آمادگی خود و مردم را برای عزیمت به عراق اعلام نمود: باید قدم های موثر، قاطع و فوری که مقتضای دیانت و حفظ قومیت اسلامی است، برداشت و هیچ چیز را مقدم بر این کار قرار ندهیم و نگذاریم که این مسئله زیاده از این اسباب خرابی جامعه شود مبادا یک ضرر عظیم تری بر ما مترتب گردد. ما این تجاوزات را نمی توانیم ببینیم، نخواهیم گذاشت ادامه یابد و اماکن متبرکه و مراکز دینی و اسلامی ما دستخوش [تجاوز] متجاوزین شود، با قدرت و قاطعیت آنها را حفظ می کنیم و متجاوزین را سرکوب می نمایم (باقی، 1370، ص70).

مراجع، علما و حوزه های علمیه نیز پیوسته با ارسال نامه و مخابره تلگراف، برخورد قاطع با عوامل تخریب قبور اماکن متبرکه را درخواست کردند:

مسلمانان مناطق دیگر نیز انزجار خود را از این عمل ننگین به تهران اعلان کرده خواستار اقدام جدی شدند. مردم قفقاز با ارسال عریضه از تغلیس برای نمایندگان مجلس شورای ملی از آنان خواستند با توجه به جسارت و بی ادبی هایی که طایفه ضاله وهابی ها و رئیس مردود آنها ابن سعود، به اماکن متبرکه و مراقد مقدسه نموده است رئیس دولت ایران پیشقدم شده با سایر دولت های اسلامی هم که البته وظیفه خود را خوب می دانند، کمک فرموده این منبع فساد و دشمن حق و انصاف را ریشه کن و خاک پاک را از لوث وجودشان تطهیر فرمایند. علاوه بر مسلمانان منطقه قفقاز، از مناطق دیگر، مانند مسلمانهای تمام جماهیر متحده، یعنی آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان، تاتارستان، یاشقیرستان، قزاقان و اتباع دول ایران، ترکیه، افغانستان، چین، مغولستان هم با ارسال تلگرافی اعلام نمودند که چون مکه معظمه و مدینه منوره با یادگار های مقدس خود، متعلق به تمام مسلمین می باشد پس باید تمام دول جهان اسلام بر حفظ و حراست این اماکن مقدس بکوشند. مسلمانان هندوستان نیز در پی انعکاس اعتراضات مردم ایران و تأثیر آن در جامعه مسلمانان هند نامه ای برای مجلس ایران می فرستند « (موجانی، 1375). رضا خان سردار سپه نیز با توجه به موج اعتراضات و شدت ناراضی های مردمی از این عمل وقیحانه وهابیها، در مجلس قول داد تا شخصاً به این موضوع رسیدگی کند، لیکن اسناد و مدارک نشان میدهد که وی به رغم قول وقرای قبلی هیچ گونه اقدام مثبتی در این خصوص انجام نداده است (همان).

آغاز توطئه

در پی انتشار اخبار تخریب اماکن مقدس در دو شهر مکه مکرمه و مدینه منوره که موجب نگرانی های شدید مسلمانان، خصوصا شیعیان در کشورهای اسلامی از جمله ایران شده بود، حاکم جدید حجاز عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل سعود ضمن تکذیب اخبار فوق از دولت های اسلامی در خواست کرد تا سریعا نمایندگانی را برای پیگیری موضوع به حجاز اعزام کنند. ایران از جمله اولین کشورهایایی بود که هیئتی را به حجاز اعزام کرد. اعضای ایرانی عبارت بودن از آقایان: غفار خان جلال السلطنه وزیر مختار ایران در مصر و حبیب الله خان عین الملک (هویدا)، قبل از پرداختن به شرح ماموریت هیئت ایرانی ونتایج آن، لازم است نگاهی به پیشینه و سوابق چهره شاخص و اصلی این هیئت، یعنی میرزا حبیب الله خان عین الملک (معروف به آل رضا که بعدها نام خانوادگی هویدا را برای خود برگزید)، داشته باشیم.

میرزا حبیب الله خان عین الملک، (هویدا)

پدر میرزا حبیب الله خان عین الملک، میرزا رضا قناد، از بهائیان متعصب و از فدائیان عباس افندی شمرده می شد. علاقه او به رهبر بهائیان به حدی بود که هنگام سفر او به فلسطین، همراهش به عکا رفت و مستخدم و خادم مخصوص عباس افندی شد.

ادوارد براون، در مورد میرزا رضا قناد پدر عین الملک (هویدا) کم قبلا به محمد رضا شیرازی معروف بوده، می نویسد: «... محمدرضا شیرازی یکی از چند تن رازدار بهاء الله است که پس از وی عهده دار حفاظت رسالت اسرار بهائیت می شود» (افراسیابی، 1374، ص723).

عباس افندی به واسطه خدمات میرزا رضا، مخارج تحصیل فرزند او را تقبل کردو حبیب الله را برای تحصیل با هزینه خود به اروپا فرستاد. حبیب الله در اروپا به زبان های انگلیسی و فرانسه مسلط شد و چون عربی را هم روان صحبت می کرد، پس از باگشت به ایران، در دستگاه سردار اسعد بختیاری نفوذ کرد و به عنوان مترجم استخدام شد و به نام سردار اسعد چند کتاب ترجمه کرد. همچنین همزمان کار ترجمه متون خارجی را برای روزنامه «رعد» به عهده گرفت. در همین هنگام لقب عین الملک به او داده شد و به کمک بختیاری ها به وزارت خارجه رفت (فردوست، 1371، ج1، ص375).

کاتب آثار و مباشر عبدالبهاء فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق که یکی از کتاب های معتبر بهائیان است، در مورد عین الملک چنین آورده است :

...دیگر آقا محمدرضا قناد سابق الوصف، از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت شد تا وفات نمود و مدفن او در قبرستان عکا است و از پسرانش میرزا حبیب الله خان عین الملک که به پرتو تایید و تربیت آن حضرت، صاحب حصن خط و کمال شد و همی سعی کرد و کوشید که شبیه به رسم الخط مبارک نوشت. و در سنین اولیه نزد آن حضرت، کاتب آثار و مباشر خدمات گردید. بعدا مشاغل دولتی و ماموریت در وزارت خارجه ایران یافت و پسر دیگرش میرزا جلیل خیاط در عکا و هم از دخترش که در شام شوهر نمود؛ مآل با سعادت و رضایتی بروز نکرد... (افراسیابی، 1374، ص723).

حبیب الله با دختری به نام افسر الملوک ازدواج کرد. افسر الملوک دختر محمد حسین خان سردار از تروریست های معروف بهایی بود که در دوران قاجاریه در آشوب و بلوایی که بهائیان در چند شهر ایران به راه انداختند، نقش داشتند. (همان).

در سال (1299ق / 1920م) صاحب فرزندی پسر شد. وی از عباس افندی (عبدالبهاء) خواهش کرد که اجازه دهد نامش را روی این پسر نهند که بعداً امیر پیشوند آن شد (همان)
میرزا حبیب الله در ادامه حضور در وزارت امور خارجه، مأمور خدمت در سوریه و لبنان شد. در این

سمت به صورت پنهانی برای بهایی ها تبلیغ می کرد و با انگلیس هم رابطه و سر و سری داشت و از خدمتگزاران واقعی آنان بود (همان، ص375).

در پی اصرار و پیگیری های فراوان برای گرفتن ماموریت قونسولگری ایران در فلسطین، موفق به گرفتن این مسئولیت نیز شد. البته بعید است که انگیزه وی از این تلاشها و پیگیری های مستمر چیزی جز رسیدگی به امور بهائیان در فلسطین بوده باشد.

عدم مداخله در امور سیاسی و نپذیرفتن این گونه مشاغل یکی از اصول سیاسی آیین بهایی است و طبق آن، یک نفر بهایی اجازه ندارد در امور سیاسی شرکت کند. شخص عبدالبهاء (عباس افندی) در این باره چنین می نویسد:

اهل: بهاء در هر کشور مقیمند، به امانت و صدق و صفا با حکومت رفتار نمایند و در امور سیاسی... و نیز در احزاب و فرق سیاسی به هیچ وجه ادنی مداخله ای نمایند و... مداخله در امور جزئی و مناقشات سیاسی و منازعات حزبی به کلی خلاف مبادی و تعالیم الهیه در این ظهور و اعظم است (خنجی، 1388).

البته این، ظاهر قضیه است و در واقع، پیشوایان این فرقه از جمله شخص عبدالبهاء (عباس افندی) همواره دستی بر آتش سیاست داشته اند. برای مثال، میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه در روزنامه خاطراتش به موضوع وارد کردن نارنجک های روسی به داخل کشور توسط عبدالبهاء و عواملش اشاره کرده است (اعتماد السلطنه، 1389، ص836). همچنین شواهد فراوانی مبنی بر حضور وی و پیروانش در جریان های مشروطه وجود دارد (کسروی، 1390 ص291).

ارتباط تنگاتنگ بهائیان با تشکیلات [کاملاً سیاسی] ماسونی نیز از دیگر مصادیق علایق سیاسی بزرگان و پیروان این فرقه است³. به هر حال، باتوجه به فضای حاکم بر تشکیلات منسجم این فرقه، بعید به نظر می رسد که اشتغال عین المک در وزارت امور خارجه و در ادامه، برعهده گرفتن مسولیت های مختلف و مهم سیاسی توسط وی بدون اطلاع و نظر مستقیم تشکیلات بهائیت بوده باشد⁴.

فردوست در خاطراتش به این موضوع که بهائیان بدون اجازه عکا حق ندراند مشاغل سیاسی را بپذیرند و تنها باید تلاش کنند که در فعالیت های تجاری و کشاورزی پیشرفت کنند، اشاره داشته و در همین خصوص می نویسد:

روزی از سپهبد صنیعی [بهائی معروف و وزیر جنگ کابینه های علم، حسنعلی منصور و هویدا] پرسیدم شما [با توجه به ممنوعیت های فرقه ای] چگونه مشاغل سیاسی را پذیرفته اید؟ پاسخ داد: از عکا سوال شده و اجازه داده اند که در موارد استثنائی و مهم این مشاغل بپذیرفته شود (فردوست، 1371، ج1، ص1374).

یکی از پیامدهای ناگوار حضور حبیب الله خان عین الملک در فلسطین، بی توجهی کنوسل ایران به امور سیاسی و مسائل درونی جامعه فلسطین بوده است. تقریباً در تمام مدت ماموریت او هیچ گونه گزارش مفید و حائز اهمیتی که مبین ویژگی های بحران فلسطین و تبعات آن باشد، به تهران ارسال نشده بود.

این بی توجهی معنا دار یک مقام سیاسی به تحولات محیطی که در آن زندگی می کند، اندک اندک توجه دولتمردان ایرانی را از پیگیری مسائل فلسطین بازداشت و مجالی رافراهم کرد تا در صف کشورهای اسلامی خلل وارد شود.

وزارت امور خارجه ایران که تا پیش از عزیمت هویدا دست کم در سه شهر مهم فلسطین نمایندگی سیاسی رسمی داشت، درسال های پایانی ماموریت هویدا و بر اثر اقدامات او، نه

تنها نمایندگیهای خود را در یافا، حکا و حیفا تعطیل کرد بلکه امور فلسطین را نیز ضمیمه شام ساخت. در یک کلام باید گفت که هویدا توانست از تقدم مسئله فلسطین ر سیاست خارجی منطقه ای ایران به گونه ی چشمگیری بکاهد (ولایتی، 1376، ص105) .
در فلسطین نیز شاهد روابط خوب او با انگلیسی ها هستیم». اطلاع می دهند که آقای حبیب الله خن هویدا از طرف دولت انگلستان به سمت ژنرال قونسولی دولت علیه در فلسطین شناخته شده اند. (همان).

بر اساس گزارش های تاریخی وی با اتباع ایران، خصوصا شیعیان، رفتار مناسبی نداشته است و شاید بتوان گفت که در بین اعضای وزارت خارجه ایران طی دوران قارجارکمر فردی چون حبیب الله خان عین الملک یافت می شود که بدین اندازه به اخاذی و سوء استفاده از اتباع ایرانی محل ماموریتش متهم شده باشد. شاهد این سخن، عریضه ای است که از طرف زائران خانه خدا که قصد تشرف از راه شام را داشته اند ، به وزارت امورخارجه ایران رسیده است. آنان از رفتارهای غیر انسانی قونسول وقت ایران، حبیب الله عین الملک، بدین شرح شکایت کرده اند: اعلی حضرت قوی شوکت شاهنشاه دولت علیه ایران- خلدالله ملکه - بعد از مراسم عبودیت بندگان همایونی... بعضی از گرگ های درنده هنوز از استبداد خود دست بر نداشتند، یکی از این گرگ های بی رحم، عین الملک حبیب الله هویدا،... ما امضا کنندگان ذیل که این سال به طرف راه بیت الله الحرام مشرف شده بودیم از بس ظلم های قونسول مشارالیه به درجه رسیده که مجبور شدیم که شکایت این بیچاره حجاج را به سمع مبارک برسانیم ... قونسول مذکور ، حجاج ایران را مثل گوسفند به اتومبیل ها و کشتی ها فروخت» (همان، ص101)

اعزام هیئت

هیئت ایرانی متشکل از آقایان: غفار خان جلال السلطنه وزیر مختار ایران در مصر و حبیب الله خان هویدا در تاریخ 1304/6/24 ق وارد جده شدند (محقق، 1379، ص26، عبدالعزیز به گرمی از این هیئت پذیرایی کرد و بر اساس گزارش هویدا، پادشاه سعوی اظهار تمایل زیادی به نزدیکی با ایران از خود نشان داد. هویدا در این زمینه چنین می نویسد:

یک شبانه رو در بحره متوفق و دو دفعه با ابن سعود ملاقات شد. فوق العاده احترام و محبت نمود و هر دفعه خیلی اظهار میل به تقرب به دولت علیّه می کرد و می گفت: «ما با دولت ایران همجواریم و به قدر سی هزار شیعه در نجد و احساء نزد من هستیم، می توانید از آنها تحقیق نمایید، آنچه در حق ما شهرت میدهند ، اکثر تهمت و افتراست. ان شاء الله شما به مدینه رفته، خواهید دید که آنچه گفته اند دروغ است! من صریحا به شما می گویم وشما هم به دولت علیّه بنویسید که من حرمین شریفین را به جان و مال و اولاد خود حافظ و حارس ام. مهدومات مکه نیز قبل از ورود من بوده است.

عبدالعزیز در اینجا، موضوع تخریب قبور را به دیگران نسبت داده لیکن در ملاقات دیگری که هویدا با وی داشته تلویحا به ارتکاب جنایت انجام شده، اعتراف کرده و چنین اظهار می کند: «بلی، وهابی ها اعتقاد به تعمیر قبور و قبه ها ندارند و بدعت می دانند و «خیر القبور الدوراس» را حدیث معتبر می شناسند. مع هذا بعد از ورود خودم فوراً جلوگیری کرده ام و حالیه نیز با کمال اصرار و الحاح منتظرم که دول و ملل اسلامی نماینده های خود رابفرستند و در امور حجاز قراری دهند و برای تعمیر این قبور نیز اگر مصمم شوند، مخالفت نمی کنم، سهل است، مساعت خواهم کرد.

وی همچنین درباره شیعیان نجد می گوید: قریب بیست - سی هزار رعایا شیعی مذهب، در نجد و احساء دارم ، سوال کنید، همگی در نهایت آزادگی و آسودگی و راحتی مشغول کسب و

کار خود هستند و هیچ فشاری، نه مذهبی و نه غیر مذهبی، بر آنها نبوده و نیست (همان، ص 27).

عین الملک، در گزارش ماموریتش، برای کسب اطلاع از میزان خارجی ها، همواره تلاش جدی می نموده تا این حادثه مهم را بسیار کم رنگ جلوه داده، وهابیان را به نوعی، تبرئه کند. در گزارش وی چنین آمده است:

بالای مناره، قبه مطهر صعود کردیم، یکصد و سی پله بالا رفتیم، و از آنجا قبه مطهر را زیارت نمودیم زیرا صعود بالای قبه غیرممکن است. از آنجا مشاهده نمودیم که فقط پنج گلوله تفنگ به قبه مطهر اصابت نموده و اندکی سوراخ کرده است و ابداً خرابی وارد نیامده است! اولاً: نمیشود حتم کرد که این گلوله ها از طرف وهابی ها بوده است! ثانیاً: برفض اینکه از طرف آنها بوده باشد، واضح است عمدی نبوده است! و در اثنای تیر اندازی به همدیگر خطاً به قبه مطهر اصابت کرده است! و دلیل صحت این نظریه این است که قبه مرقد مطهر، خیلی عظیم و بزرگ است و وهابی ها هم پشت دروازه و قلعه شهر بوده اند و تعدادشان بیش از سه - چهار هزار بوده است، اگر قصد اصابت می داشتند، اقلأً دو سه هزار گلوله به قبه مطهر می رسید! به هر حال، فقط آثار پنج گلوله تفنگ در روی قبه مطهر بود و همچنین آثار چهار- پنج گلوله بر قبه اهل بیت علیهم السلام بود، خادم باشی حرم مقدس نیز سه - چهار عدد گلوله آورده و به بنده داد و گفت که اینها را روی بام حرم یافته و تصور می کند که از گلوله های است که به قبه مقدس رسیده است. فدوی آن ها را تقدیم خواهم نمود که در موزه وزارت معارف محفوظ بماند (همان، ص 50).

مغایرت اطلاعات ارائه شده در گزارش فوق با مطالبی که منابع دیگر گزارش نموده اند و در سطرهای قبلی ذکر شد، کاملاً مشهود است.

هویدا در گزارش دیگری مجدداً تلاش کرده ابن سعود را از اتهام تخریب قبور تبرئه کند. وی از قول ابن سعود چنین مینویسد:

خیلی اسباب حیرت است که مسلمانان عالم فقط برای تخریب چند قبر که قبل از ورود من به دست این بدوی های جاهل مهدم شده، این همه اظهار غیرت و حمیت و دردمندی نمودند و در مجامع و منابر و روزنامه هامرا لعن و تکفیر کردند و عالم را بر من شوراندند و بدنام خواستند. (همان، ص 54).

در مجموع از بررسی وقایع بعدی میتوان استنباط کرد که گزارش تهیه شده توسط هیئت اعزامی، نقش مهمی در مواضع دیپلماتیک بعدی دولت ایران در خصوص دولت تازه تاسیس آل سعود داشته و برای آن حکومت بسیار مثبت و به تعبیری زمینه ساز موفقیت های بعدی بوده است.

تقابل کمیسیون دفاع از حرمین شریفین با کنفرانس خلافت اسلامی

در همین زمان آیت الله مدرس با طرح هوشمندانه تشکیل « کمیسیون دفاع از حرمین شریفین » در پی آن بود که با تشکیل اجماعی از نمایندگان دولتهای اسلامی و تشکیل جبهه ای نیرومند از امت های مسلمانان، ضمن مقابله با اقدامات وهابیان و به انزوا بردن ایشان آنان را مجبور کنند که دست از اعمال وحشیانه خود برداشته و در جهت بازسازی و مرمت جنایات وهابیان اقدامات لازم انجام پذیرد.

دولت وهابی نجد که به لحاظ مشکلاتی که در آغاز راه با آن روبه رو بود، تلاش فراوانی داشته ضمن پافشاری بر اعتقادات وهابیان در خصوص لزوم تخریب قبور، در عین حال بسیار زیرکانه آن را به نوعی به دیگران نسبت داده و با آوردن نمایندگان کشورهای اسلامی به حجاز، قدمهای

مهمی برای تثبیت حکومت خویش برداشته و با وقت کشی، آرام آرام به سوی استقرار حکومت خود اقدام کند. برای این منظور سریعاً دست به کار شده و به منظور کاستن عواقب اعتراضات مسلمانان و خنثی کردن طرح مرحوم مدرس مبنی بر تشکیل «کمیسیون دفاع از حرمین شریفین» پیشنهاد تشکیل کمیسیونی را با عنوان «کنفرانس خلافت اسلامی» برای تعیین امور سیاسی- دینی حجاز داده و از تمامی علما و دولت های اسلامی، از جمله دولت و علمای ایران دعوت کرد که نماینده برای شرکت در تعیین امور حکومتی سیاسی و دینی حجاز گسیل دارند(همان، ص29).

به اعتقاد موجانی در این زمان دو دیدگاه مشخص در میان رجال سیاسی آن عهد ایران وجود داشت:

1. گروهی که سید حسن مدرس در راس آنها قرار داشت که خواهان تشکیل کمیسیون دفاع از حرمین شریفین و حضور نمایندگان دول مسلمان به منظور حفظ حرمین شریفین و مقابله با اقدامات وهابی ها بودند.
2. کسانی که در راس ارکان اداری - سیاسی کشور قرار داشتند و از نظریه هویدا مبنی بر اعزام نماینده ای به کنفرانس خلافت اسلامی که توسط وهابی ها برگزار می شد

در حالی که گروه اول، حتی حاضر به شناسایی وهابی ها نبودند، دسته دوم بدون توجه به دیگران باب مکاتبه و مراوده را با ایشان گشوده بودند. (موجانی، 1375).

این گروه دوم، همان جریان بهایی- ماسونی حاکم بر ارکان اداری - سیاسی کشور بود که برای مدیریت و کنترل شرایط و اوضاع و احوال ، بسیار تلاش می کردند.

تقابل و رویارویی می رفت تا به نفع مجلسیان (جناح آیت الله مدرس) خاتمه یابد که متأسفانه با خاتمه دوره مجلس پنج و پایان یافتن آن در روز پنج شنبه 1304/11/22 ش موجب شد عملاً از امکان فعالیت های مدرس کاسته شود، ولی مدرس به رغم تعطیلی مجلس به اعتراضات خود ادامه داد و مخالفت های وی با حضور در کنفرانس خلافت اسلامی موجب شک و تردید شیعیان سایر کشورها برای حضورشان در این کنفرانس شد. در ادامه با انتشار فتوای جمعی از علمای وهابی، دایر بر وجوب ویرانی قبور و عدم زیارت اماکن مقدسه و انعکاس آن به ایران، موج جدیدی از خشم و نفرت به وهابیان ، جهان اسلام را فراگرفت و سبب شد تابسیاری از کشورهای مسلمانان، به سبب دعوت مدرس، از حضور در کنفرانس چشم پوشی کنند.

به رغم تلاش های مخالفان برگزاری کنگره، و تحریم موضوع، کنگره خلافت در اول ذی قعدة 1344 ق / 13 مه 1926 م با حضور گروهی اندک آغاز شد. در جلسه دوم، شیخ خلیل خالدی ، قاضی القضاة سوریه پیشنهاد کرد که در خصوص ارتباط و اتصال با سایر کشورهای مسلمان، بخصوص ایران گفت و گو شود.

هنوز کنگره در جریان بوده علمای نجف اطلاع دادند وهابیان مجدداً به بقیع حمله کرده اند. با دریافت این خبر، جمعی از علمای تهران، از جمله مدرس، در منزل امام جمعه خویی تجمع کرده و تصمیم گرفتند تا کمیسیونی برای رسیدگی به وقایع پیش آمده در محل مجلس با حضور سید حسن مدرس، امام جمعه خویی، امام جمعه تهران، بهبهانی ،؛ آیت الله زاده خراسانی ، حاج میرزا محمد رضا کرمانی ، مستوفی الممالک ، وثوق الدوله محتشم السلطنه ، مشیر الدوله و احتشام السلطنه تشکیل شود و با بررسی پرونده های موجود در وزارت خارجه و دفتر شاه، تصمیمات لازم در این خصوص گرفته شود (همان).

تصمیم مهم کمیسیون، صدور ابلاغیه ای به وزرات دربار بود که تمام بخش های وزارت امور

خارجی را مکلف می کرد تا تمام امور مربوط به حرمین را تنها پس از اطلاع کمیسیون اجرا کننده در مقابل، دولت وهابی نیز درواکنش به اقدامات کمیسیون، فعالیت گسترده ای را آغاز کرد. شیخ رشید رضا (م 1354 ق) شرح مفصلی در روزنامه مصر منتشر کرد و در آنها از دولت علیه ایران با عنوان زندقه یاد کرد که البته این مواضع از طرف وی مطلب جدیدی نبود، زیرا او قبلاً نیز اتهاماتی از این دست به شیعیان بسته بود، ولی ایجاد این فضای ضد تشیع در این زمان کاملاً رنگ و بوی سیاسی داشت و بدیهی است که روی تند این تبلیغات متوجه جناح مذهبی ایران، به رهبری مدرس بود، چرا که بررسی اسناد، نمایانگر این است که در این زمان روابط دربارپهلوی با آل سعود کاملاً دوستانه بوده است.

با افتتاح دوره ششم قانون گذاری و به رغم مشکلات داخلی موجود، همچنان مدرس و اطرافیانش، پیگیر موضوع حرمین شریفین بودند. البته بر خلاف روند انتخابات مجالس اول تا پنجم که سیاستمداران مستقل در شهرها رقابت کرده و متنفذان روستایی افراد تحت فرمان خود را ... به صفوف رای گیری می آوردند، در انتخابات مجلس ششم شخص شاه نتایج انتخابات و بنابراین، ترکیب مجلس را تعیین کرد. این روند تا مجلس سیزدهم ادامه داشت. بنابراین، مجلس، نه تنها دیگر نهاد مفید و موثری نبود، بلکه نهادی بی خاصیت بود و به صورت لباس آراسته ای در آمده بود که بدن عریان حکومت نظامی را می پوشانید (ابراهامیان، 1389، ص 171).

بدیهی است که از مجلسی این چنین فرمایشی که بیشتر نمایندگان آن از فیلتر دربار گذشته بودند، نمی شد توقع موضع گیری های منطقی مبتنی بر حفظ ارزش های دینی و مذهبی داشت.

با این همه مرحوم مدرس پیشنهاد گفتگو با نمایندگان کشورهای مسلمان را برای انعقاد کنفرانس بین المللی می دهد تا در آن، آینده سیاسی حجاز مشخص شود. همچنین پیشنهادی با قید دو فوریت تقدیم مجلس می کند. این پیشنهاد در واقع، قانونی کردن کمیسیون دفاع حرمین شریفین بود، لکن پیشنهاد او با عکس العمل شدید رئیس الوزرا و بعضی از نمایندگان روبه رو شد. سرانجام بر اثر تعقیب مذاکرات قبل از دستورو پافشاری اعضا کمیسیون، پیشنهاد بهبهانی با امضای 22 تن، از جمله مدرس، به عنوان ماده واحده در مجلس مطرح شد. این در حالی بود که بعضی نمایندگان به سبب اینکه تردید داشتند که آیا کمیسیون توانی انجام اقدامی عملی را دارد یا نه، مخالف مطرح کردن ماده واحده در مجلس بودند (محقق، 1379، ص 32-33).

اسناد و مدارک ناقص موجود، حکایت از آن دارد که این ماده واحده به تصویب رسید، اما ظاهراً فشار زیادی بر این جناح مجلس وارد آمد، به طوری که تقریباً یک ماه پس از این مدرس در تاریخ 7/ 8/ 1305 ش در راه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری) ترورشده و اگر چه از این توطئه جان سالم به در برد (همان، ص 33) اما دست کم نتوانست در آن جلسه مجلس حضور یابد. متأسفانه فقدان اسناد مدارک سبب شده تا پس از این واقعه، دیگر اطلاعی از نتیجه اقدامات کمیسیون و فعالیت های مدرس در اختیار نداشته باشیم. 6

ممنوعیت سفر به حجاز

ممنوعیت سفر به حجاز موضوعی بود که بعد از رسیدن اخبار و گزارش های واصله از عربستان و نگرانی های کشورهای مختلف مطرح گردید و موجب شد تا مفتی مصر، مسلمانان را از رفتن به مکه منع کند و دولت انگلیس نیز اجازه رفتن به حج را به مسلمانان هند ندهد و دولت ایران هم در پی فشار نیروهای مذهبی به رهبری مرحوم آیت الله مدرس طی مصوبه ای در جلسه

یازدهم اسفند 1304 ش خود رسماً اعلام کرد: «مقتضی است به اطلاع عامه برسانید که دولت از امنیت و آسایش حجاج در حج نگران است و توصیه می کند که امسال از حج خوداری نمایند (محقق، 1379، ص66).

این مسئله که عبدالعزیز در همان آغاز (تصرف کامل حجاز در شوال 1344ق / دی 1304 ش) با آن روبرو روشد، برای او بسیار مهم بود، زیرا علاوه بر اینکه حج یکی منابع اصلی درآمد حجاز به شمار می آمد، ممنوعیت سفر حج به مشروعیت حکام جدید شبه جزیره در جهان اسلام خدشه وارد می کرد، به همین علت حکام جدید کوشیدند که نظر مثبت کشورهای اسلامی را برای رفع ممنوعیت سفر حج به دست آورند. برای مثال، باید به نامه نماینده ابن سعود به کنسول ایران در سوریه اشاره کرد که در آن کوشش شده تا نظر مثبت دولت ایران جلب شود؛ مقصود این است که دولت معظمه ایران و رعایای آن از هر محل و مکان که در این سال در صدد ادای مراسم حج برآیند اطلاع به هم رسانند که سلطان متبوع فوق العاده مایل و مشتاق می باشند که موجبات رفاهیت و راحتی رعایای دولت ایران را فراهم ساخته و مسافرت آنان را در حجاز تأمین کند (همان، ص21)

همچنین در 20 بهمن 1304 ش نامه ای از ملک عبدالعزیز به جنرال قونسولگری ایران در جده ارسال و در آن اعلام شد که در حجاز امنیت کامل وجود دارد و مردم در اقامه مناسک اسلامی و زیارت مسجد رسول الله (ص) آزادند و اینکه هدف دشمنان وی از تبلیغات و انتشار شایعات به تعطیلی کشاندن شعائر اسلامی است (همان).

در تاریخ 20 جمادی الثانی 1344 ق پس از آنکه دولت سعودی رسماً تشکیل می شود، ابلاغیه ای به این شرح صادر می کند

بسم الله الرحمن الرحيم

ابلاغیه

پادشاهی به حکومت های متحابه

به فضل و عنایت پروردگار اهل حجاز اجتماع و به پادشاهی ما در حجاز، بر طبق کتاب الله و سنت حضرت رسول (ص) و خلفای راشدین و تأسیس حکومت موروثی که امور حجاز را اهل حجاز باشد، بیعت کردند و به امید خداوند و توکل بر ذات اقدسش، قبول بیعت نمودیم و استمداد و استعانت از ذات خداوند تبارک و تعالی داریم. پس لقب ما «جلالة ملك الحجاز و سلطان نجد و ملحقاتها» می باشد و برای امنیت و راحتی و گشایش و سعادت و خوشی ساکنین این بلاد و عموم حجاج و زائرین، نهایت کوشش داریم و عنقریب آنچه منظور عالم اسلامی است به عمل آید و از جریان امور حجاز خشنود شود و از خداوند مسألت می نمایم که مرا در انجام این امر معاونت فرماید.

و آنه ولی التوفیق

ملك الحجاز و سلطان نجد و ملحقاتها (همان، ص55-56)

این اقدام عبدالعزیز به این علت بود که کشورهای اسلامی را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد و آنان را به برقراری ارتباط با سعودی ناگزیر کند و ظاهراً تلاشهای شخصی و حمایت های پنهان و آشکار به عمل آمده از وی جواب می دهد و به نتیجه می رسد، زیرا متأسفانه از این پس نه تنها هیچ گونه حرکت جدی در جهان اسلام برای وادار کردن سعودیان در پذیرش ترمیم قبور و حفظ آثار تخریب شده صورت نپذیرفت، بلکه به تدریج به صورت بسیار مرموزانه شرایط عزیمت زائران ایرانی از حدود 1305 ش به بعد فراهم و در نتیجه، شاهد تشریف زائران ایرانی به حج می باشیم و به رغم اظهارات ملک عبدالعزیز در خصوص وجود شرایط مساعد برای حجاج،

مناسفانه فشار دولت سعودی بر شیعیان افزایش می یابد، به شکلی که در شب هفتم محرم 1347 ق مدیر شرطه سعودی با تعدادی سرباز به محل برگزاری عزاداری شیعیان ایران حمله و اسباب و وسایل آنجا را غارت می کند و سیدی از سادات حجاج، به نام حاجی سید محمد باقر را کمال اهانت به زندان می برد. و سخت گیری بر حجاج ایرانی روز به روز بیشتر می شود. در گزارش کنسولگری ایران در جده به تاریخ 28 محرم 1347 ق چنین آمده است:

مأمورین حکومت حجاز در مدینه منوره و درمکه مکرمه با حجاج ایرانی بسیار سخت گیری کردند، نمی گذاشتند که حجاج به آزادی، خودشان زیارت حضرت پیغمبر (ص) و زیارت ائمه اطهار علیهم السلام در بقیع به عمل بیاورند و وعده هایی که حکومت داده بود ابداً موقع اجرا نگذاشت، بلکه به خلاف بیشتر، خیلی سخت گیری می نماید. متروکات اموات حجاج ایرانی را که همه را در مکه معظمه به واسطه مأمورین بیت امال ضبط کرده اند، تاکنون به جنرال کنسولگری نفرستاده اند.... لهذا از برای تأمین حقوق و شؤون مذهبی و رعایای دولت علیّه ایران در قطعه حجاز، بهتر آن است که مانند سال گذشته، بلکه به طور اشدّ دولت علیّه ایران اوامر مؤکده صادر فرمایند که هیچ کس از ایرن به حجاز نیاید و قدغن سخت مقرر فرماید تا وقتی که مسائل مختلف فیه به طور احسن واکمل تسویه شود و تأمینات کافی، به جهت حفظ حقوق و شؤون مذهبی رعایای دولت علیّه ایران در حجاز تحت یک قاعده صحیح گرفته شود. به جهت استحضار خاطر اجل عالی به عرض رسید. (همان، ص 69).

حسین پیر نظر کاردار ایران در مصر در گزارش خود به وزارت امور خارجه در تاریخ دوم بهمن ماه سال 1307 ش صریحاً به این موضوع اشاره کرده و اظهار داشته است:

اگر دولت ایران برای یکی دوسال دیگر، رفتن به حج را منع می کرد، حتماً حکومت حجاز حاضر به قبول شرایط پیشنهادی ایران می شد و در نتیجه، هم برای زائران ایران رفع مزاحمت می گردید و هم نسبت به تعمیر قبور و خرابی های به عمل آمده امتیازاتی به دست می آمد (همان، ص 73).

آغاز روابط دیپلماتیک (روند خروج آل سعود از انزوای سیاسی)

در این هنگام و به رغم برخوردهای وحشیانه وهابیان با شیعیان و خصوصاً حجاج ایرانی عناصر بهائی - ماسونی مسلط بر دستگاه سیاسی ایران برای ایجاد روابط دیپلماتیک و نزدیک با حکومت وهابی حجاز بسیار تلاش کردند.

نقطه عطف در روابط سیاسی ایران و عربستان امضای معاهده مودت بین ایران و مملکت حجاز و نجد و ملحقات آن بود که در شهریور 1308 ش / 1929 م در تهران منعقد شد و در فروردین 1309 ش حبیب الله هویدا به عنوان نماینده ایران ویا سمت کاردار، وارد جده شد و با استقبال مقامات کشوری و لشگری روبه رو شد. تاسیس سفارت و همچنین تعیین هویدا به عنوان کاردار، موجبات خشنودی ملک عبدالعزیز را فراهم کرد. روز بعد از تسلیم استوار نامه، کفیل وزارت خارجه به سفارت می آید و اظهار می دارد:

هیچ وقت اعلی حضرت را تا این حد شاد و مسرور ندیده بودم که امروزه از ملاقات ما وصول نامه همایون شاهنشاهی اظهار شادی و سرور علنی فرمودند و پس از رفتن شما اعلی حضرت ماها را جمیعاً احضار کردند و فرمودند که نماینده ایران عین الملک با ما بسیار محبت و دوستی دارد و در تاسیس روابط و دادیه بین ما و ایران ازله سوء تفاهم جدیت و خدمت کرده است، لهذا میل دارم که همگی شماها جد و جهد نمائید همیشه او را راضی و خرسندن گاه دارید که اسباب تکدر خاطر و دلتنگی از طرف شماها برای او حاصل نشود تمام مطلب و تقاضاهای او را به فوریت انجام دهید تا معلوم و ثابت شود که از خدمات و محبت های او تقدیر می شود (

همان، ص 84).

اینکه چه سوء تفاهمی بین حکومت جدید التاسیس آل سعود با ایران وجود داشته که هویدا در رفع آن جدیت و خدمت کرده است جای سوال دارد و پاسخ آن یقیناً باز می گردد به اعزام هویدا به عنوان یکی از دو نماینده ایران برای بررسی وضعیت حجاز و خرابی های حاصل از حمله وهابی ها، از جمله تخریب اماکن متبرکه و مزار ائمه مظلوم بقیع و اینکه گزارش های وی اساس تصمیم گیری ایران در قبال مسئله بوده است. حال چنانچه سوء تفاهم یاد شده و به مسئله تخریب اماکن مقدسه مسلمانان و اهانت به قبور متبرکه ائمه علیهم السلام اشاره داشته باشد، نشان دهنده نقش پنهانی و جدیت هویدا برای نادیده گرفتن این مسئله و توجه نکردن جدی به آن از سوی مقامات ایرانی میباشد. همچنین جالب توجه و حائز اهمیت است که ملک عبدالعزیز نیز کاملاً در جریان این جدیت و خدمت هویدا بوده و قصد آن داشته است که به گونه ای پاسخگوی محبت های وی باشد.

در جریانی دیگر هویدا می گوید :

در وقت پذیرایی خیلی محبت و مهربانی اظهار داشتند و فرمودند مسافرت شما خیلی طولانی و اشتیاق ما زیاد شد، الحمد لله صحت شما از سال قبل خیلی بهتر است، بلکه جوان شده اید و چون قدری صحتم منحرف شده و مشغول معالجه بودم نتوانستم زودتر تا جده بیایم، ما شما را از خودمان میدانیم شما نیز خود را مثل سایر نمایندگان اجانب ندانید، هیچ وقت لزوم به تحلیل اجازه نیست هر وقت که میل دارید بدون هیچ ملاحظه به دیدن ما بیائید چه در مکه و چه در اینجا ما همیشه آمده ملاقات شما هستیم. (همان ، ص 88)

موضوع به رسمیت ساختن رژیم آل سعود و ایجاد روابط دیپلماتیک بین حکومت های دولت ایران و آن رژیم ، انعکاس وسیعی در سطح منطقه داشت برای مثال ، روزنامه الوطن چاپ بغداد، در تاریخ 20 ربیع الاول 1348 ق در زمینه به رسمیت شناختن دولت حجاز توسط ایران و همچنین نماینده ایران، حبیب الله خان عین الملک می نویسد:

دولت ایران حکومت جدید را که عبدالعزیز آل سعود در حجاز و نجد تأسیس نموده به رسمیت شناخت و اعلی حضرت رضا شاه پهلوی در این باب تلگرافی به مکه مخابره فرموده است. در واقع ، بعد از مقدماتی که فراهم شده بعد از مسافرت میسیون حجاز به طهران که حامل نامه پادشاه جزیره العرب برای وارث تاج و تخت اکاسره بود و برای همین مقصود به طهران رفت انتظار می رفت و دولت ایران حکومت حجاز و نجد را بشناسد و اکنون که این مقصود به حصول پیوست انتظار میرود معاهده مودت بین مملکتین نیز منعقد گشته و تبادل نمایندگان سیاسی بین طرفین بر طبق قوانین جاریه بین المللی به عمل آید.

البته لازم نیست بگویم مکه مرکز این مذاکرات خواهد بود و نماینده ایران به آنجا خواهد رفت و احتمال قوی آقای حبیب الله خان عین الملک قونسول ایران در سوریه و فلسطین که در ماه ژوئن گذشته حامل نامه اعلی حضرت پادشاه ایران برای ملک عبدالعزیز بود، مقدمات این شناخت را فراهم کرد، برای این منظور تعیین خواهد شد، زیرا مشارالیه کاملاً به این قضایا آگاه است و علاوه بر این زبان مملکت را به خوبی می داند محل اعتماد ملک عبدالعزیز و رجال حکومت حجاز است و شخصاً نزد آن ها محترم است و بدیهی است که تعیین او به این سمت مسئله را به طور دلخواه حل و تسویه می نماید و در بعضی مقامات گفته می شود که پس از ایجاد روابط رسمی و حصول توافق نظر برای تبادل نمایندگی مشارالیه (عین الملک) تنها نماینده دولت ایران در حجاز خواهد بود (همان ، ص 75-76).

حبیب الله هویدا در دوران خدمتش در حجاز نیز همچون شام و فلسطین با انگلیسی ها سر

وسر داشت و به رغم اقامت در سرزمینی که قلب جهان اسلام شمرده می شد، طبق معمول و روال همیشگی اش به تبیغات بهائی گری خود ادامه می داد. فعالیت های بهائی گری قنصل ایران موجد بروز آثار سویی شد و در نتیجه، وزارت امور خارجه ایران ناگزیر وی را به تهران احضار کرد.

هویدا تا سال 1353 ق به عنوان نماینده ایران در حجاز مشغول به کار بوده و ملک عبدالعزیز در پایان ماموریتش رسماً از او تشکر و قدرانی کرد.

میراز حبیب الله خان عین الملک در طول دوران خدمتش در جدّه موفق شد که فشارهای وارده از سوی نیروهای مذهبی را برای بازسازی اماکن تخریب شده توسط وهابیان را خنثی کرده و ارتباطات دیپلماتیک و دوستانه ای بین دربار پهلوی و ابن سعود به وجود آورد، به گونه ای که کلیه تلاش ها در جهت بازسازی و تعمیر قبور بقیع کاملاً بی اثر باقی ماند.

بدیهی است که اگر عملکرد جریان قوی و قدرتمند هوادار آل سعود در دستگاه اداری- سیاسی پهلوی نبود، مساعی علمای، نمایندگان مجلس و کلیه نیروهای مذهبی که در آن مقطع زمانی عزمی راسخ برای برخورد با این جریان انحرافی داشتند به بار می نشست و با بهره گیری از افکار عمومی مسلمانان جهان این رژیم انحرافی را در همان ابتدای تشکیل وضعیت ضعف و ناتوانی با چالشی بزرگ روبه رو می کردند و آن مقطع مهم زمانی متاسفانه به بزرگ ترین فرصت سوزی ممکن در برخورد با عناصر متحجر فرقه وهابیت تبدیل نمی شد.

نتیجه گیری

در این نوشتار، مشخص شد که چگونه جریان قوی بهایی - ماسونی حاکم بر دستگاه حکومت پهلوی موفق شد موج اعتراضات قوی و اثرگذار ایجاد شده علیه آل سعود را کنترل کرده و با مدیریت زمان و ائتلاف وقت که سرانجام به پایان یافت عمر مجلس [مستقل] پنجم و تشکیل مجلس [دست نشانده] ششم و در نتیجه خالی شدن مجلس از نیروهای مستقل و مذهبی ضد آل سعد منجر شد شرایط را برای اجرای اهداف خود مهیا سازد و موفق شد طی یک پروسه زمان بندی شده دقیق و حساب شده، در مرحله اول موضوع کمیسیون دفاع از حریم شریفین که توسط آیت الله مدرس مطرح شده بود و این ظرفیت را داشت که نیروهای مذهبی داخلی و خارجی را علیه وهابیان متحد و متشکل سازد، به فراموشی سپرده شود و در مرحله بعد، موضوع تحریم حج که در صورت ادامه یافتن علاوه بر ایجاد بحران مشروعیت برای زمامداران حجاز از لحاظ اقتصادی ضربه سنگینی برای حکومت تازه تاسیس آل سعود بود، از دستور کار خارج شود و پس از کسب این امتیازات در مرحله آخر موفق شود که بر خلاف تمایل جامعه مذهبی ایران که شدیداً مخالف حکومت وهابی حاکم بر سرزمین حجاز بودند، دولت ایران رسماً دولت آل سعود را به رسمیت شناخته، و روابط دیپلماتیک و مناسبات دوستانه بآن برقرار کند. به عبارت دیگر، دولت آل سعود در خاتمه این پروسه موفق شد با حمایت های پنهان و آشکار جریان یاد شده، بدون پرداخت هرگونه هزینه ای در برابر جنایاتش به تمامی اهداف نایل شود. به هر حال، واقعه هشتم شوال از جهات مختلفی حائز اهمیت و قابل بررسی است که یکی از محورهای مهم آن نقش مرموز و پنهان جریان بهائیت در آن است.

(1389) . (1389) . (1374) . (1370) . (1390) . (1388)

49 (1387) (1371) . (1378) . (1390) . (1379)

(1389) . (1358) . (1375) 9 25-35 . (1390) . (1376) -

(1388) 49 115-161 : 33 .

